پژوهشى در تجمل و خودآرايى در اسلام

محمد علّينى

معناى تجمّل

تجمّل به معناى زيور بستن، آذين كردن، خودآراستن، مال و اثاثه گرانبها داشتن، خودآرايى، جاه و جلال، خدم و حشم و ... آمده كه جمع آن تجمّلات است.[1] همچنين به آنچه كه موجب نشان دادن شأن و شكوه و زيبايى باشد، تجمل گويند.[2]

استاد شهيد مطهرى نيز در معناى تجمل قائل است كه تجمل همان خود را زيبا كردن است و حديثى داريم كه «انّ اللّه جميلٌ و يحبّ الجمال»;[3] «خداوند زيباست و زيبايى را دوست دارد.»[4]

تجمل و خودآرايى در اسلام

الف: در قرآن

 خداوند متعال به عنوان يك قانون هميشگى كه شامل تمام اعصار و قرون مى شود دستور مى دهد كه:

(يا بنى آدم خُذوا زينتكم عند كلّ مسجد)[5]

«اى فرزندان آدم! زينت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشيد»

اين جمله از كلام الهى مى تواند هم اشاره به «زينت هاى جسمانى» باشد كه شامل پوشيدن لباسهاى مرتب و پاك و تميز، و شانه زدن موها، و به كار بردن عطر و مانند آن مى شود، و هم شامل «زينت هاى معنوى»، يعنى صفات انسانى و ملكات اخلاقى و پاكى نيت و اخلاص.[6]

همچنين در آيه بعد، خدا با لحن تندترى به پاسخ آنها كه گمان مى برند، تحريم زينتها و پرهيز از غذاها و روزيهاى پاك و حلال، نشانه زهد و پارسايى و مايه قرب به پروردگار است، مى پردازد و مى گويد:

(قُل مَنْ حَرَّمَ زينةَ اللّهِ الّتى اخرج لعبادهِ و الطيّباتِ من الرّزق)[7]

«اى پيامبر! بگو چه كسى زينت هاى الهى را كه براى بندگانش آفريده و هم چنين مواهب و روزيهاى پاك و پاكيزه را تحريم كرده است.»

سپس براى تأكيد اضافه مى كند:

«قُلْ هى لِلّذين آمنوا فى الحيوة الدّنيا خالصةً يوم القيامة»

«به آنها بگو كه اين نعمتها و موهبتها در زندگى دنيا براى كسانى است كه ايمان آورده اند و روز قيامت نيز خاصّ آن مى باشد.»

در مورد استفاده از انواع زينتها، اسلام مانند تمام موارد، حدّ، اعتدال و ميانه روى را انتخاب كرده است و استفاده از زيباييهاى طبيعت، لباسهاى زيبا و متناسب، به كار بردن انواع عطرها و بوهاى خوش و ... نه تنها مجاز شمرده شده بلكه به آن توصيه و سفارش نيز شده است.

ب: در روايات

پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ مى فرمايد:

«انّ اللّه تعالى جميلٌ يحبّ الجمال و يحبّ ان يرى اثر نعمته على عبده.»[8]

«خداوند متعال زيباست و زيبايى را دوست دارد و خواستار آن است كه اثر نعمت خود را در بنده اش ببيند.»

در همين زمينه امام جعفر صادق ـ عليه السلام ـ نيز فرموده است:

«اِنّ اللّه يحبّ الجمال و التجميل، و يكره البؤس و التباؤس; فانّ اللّه عزّ و جلّ إذا انعم على عبد نعمةً احبَّ ان يرى عليه أثرها.»

«خداوند زيبايى و خودآرايى را دوست دارد و بينوايى و قيافه فقرآلود را ناخوش مى دارد. هرگاه خداوند به بنده اى نعمتى دهد، دوست دارد اثر آن را در او ببيند.»

در اين هنگام يكى از ياران حضرت سؤال نمود: چگونه؟ حضرت در پاسخ وى فرمود:

«ينظف ثوبه، و يطيّبُ ريحه، و يُحصِّصُ داره، و يكنس أفنيتَه حتّى اِنّ السراجَ قَبْلَ مغيب الشّمس ينفى الفقر و يزيدُ فى الرّزق.»[9]

مواردى كه امام برشمرد، عبارتند از:

1ـ لباس تميز پوشيدن;

2ـ خوشبو نمودن خود و استعمال عطر;

3ـ نيكو و زيبا ساختن خانه و كاشانه;

4ـ جارو نمودن جلوى در خانه;

5ـ چراغ روشن نمودن پيش از غروب (كه موجب رفع فقر و زيادى روزى مى شود.)

در حديث ديگرى نيز امام صادق ـ عليه السلام ـ امر فرمود:

«البس و تجمّل، فانّ اللّه جميل و يحب الجمال وليكن من الحلال.»[10]

«لباس زيبا بپوش; زيرا خداوند زيباست و زيبايى را دوست دارد، اما بايد حلال باشد.»

نكته جالبى كه امام در اين حديث بر آن تأكيد مى كند آن است كه بايستى آدمى ظاهر خود را آراسته نمايد و لباس زيبا و مناسب بپوشد، اما اين آراستگى لازم است از راه حلال باشد، نه آن كه به هر قيمتى ـ هر چند از راه حرام و غيرمشروع ـ انسان ظاهر خود را بيارايد.

آن حضرت در روايتى فرموده است كه پيامبر خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ مردى را ديد كه موهاى سرش ژوليده، لباسش كثيف و چركين و سر و وضعش پريشان و به هم ريخته بود، به او فرمود كه بهره بردن از نعمتهاى الهى و نماياندن نعمت جزء دين است.[11]

پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در فرمايش گهربار خويش تأكيد مى كند كه:

«اِنَّ اللّه يحبّ مِن عبده اذا اخرج الى اخوانه ان يتهيّأ لهم و يتجمّل.»

«خداى تعالى دوست دارد وقتى بنده اش نزد برادران خود مى رود با هيأت و ظاهرى پرداخته و آراسته برود.»

همچنين حضرت فرموده است:

«أحسنوا لباسكم و أصلحوا رحالكم، حتى تكونوا كانّكم شامةٌ فى الناس.»[12]

«لباس خوب بپوشيد و خانه هايتان را آباد كنيد تا در ميان مردم مانند خال رخساره باشيد.»

سيره معصومان در آراستگى خويش

با نگاهى به سيره عملى پيامبر گرامى اسلام و امامان معصوم ـ عليهم السلام ـ در برخورد با ديگران در مى يابيم كه در عين ساده زيستن و پرهيز از اسراف و تجمل گرايى موارد زير را رعايت مى كردند و ديگران را نيز به آن سفارش مى نمودند:

1ـ عطر زدن و خوشبو نمودن خويش;

2ـ شانه زدن موى خويش;

3ـ گاهى رنگين نمودن موى خود;

4ـ لباس تميز و پاكيزه پوشيدن;

5ـ مرتب نمودن سر و وضع ظاهرى در ملاقات با ديگران.[13]

تجمّل و آراستگى معنوى و اخلاقى

در احاديث و آثار بزرگان دين، تجمل صورت و سيرت، آراستن جسم و جان در كنار هم و آميخته به يكديگر بيان شده است. به عبارت ديگر جمال و تجمل بر ظاهر و باطن و صورت و معنا هر دو اطلاق مى گردد. از بعضى روايات بر مى آيد كه ولايت ائمه اطهار ـ عليهم السلام ـ زينت روح و زيبايى انديشه است. جامه زيبا بر كالبدى كه حامل انواع زشتى هاى اخلاقى است، هرگز زيبنده نيست. جمال معنوى و اخلاقى يكى از مهم ترين اركان زيبايى بشر است.

زيبايى كامل و جامع آن است كه سيماى جسم و جان و شكلِ صورت و معنا هر دو جميل و نيكو باشد. مولاى متقيان على ـ عليه السلام ـ در اين باره فرموده است: «امتياز مرد به عقل اوست و زيبايى اش به مردانگى و فضايل اخلاقى.»[14] امام حسن عسكرى ـ عليه السلام ـ نيز فرموده است: «زيبايى چهره به جمال ظاهرى است و نيكو بودن عقل، جمال و زيبايى باطنى و درونى است.»[15]

اعتدال و ميانه روى در تجمل

اسلام در استفاده از انواع زينتها ـ همچون تمامى موارد ـ حد اعتدال و ميانه روى را برگزيده و هرگونه افراط و تفريط را مردود شمرده است. برخلاف برخى كه استفاده از زينتها را هر چند به صورت معتدل، مغاير زهد و پرهيزكارى مى پندارند يا كسانى كه به حد تجمل پرستى و رفاه طلبى و افراط مى رسند و به هرگونه عمل نادرستى براى رسيدن به اين هدف تن مى دهند.

بنابراين شايسته است جوان مؤمن و متعهد در هر شرايط مالى كه قرار دارد و در عين حفظ ساده زيستى، به ظاهر و سر و وضع خود برسد و تلاش كند تا بين سيرت و صورت زيبا جمع كند و آراستگى معنوى و باطنى را با آراستگى ظاهرى و تميزى و پاكيزگى درهم آميزد، به ويژه هنگام عبادت و حضور در محضر بارى تعالى، و بالاخص در مسجد كه خانه خدا محسوب مى شود و در اجتماع با ظاهر آراسته ـ معطر نمودن خويش، شانه زدن موهاى سر، مسواك كردن، لباس پاكيزه و ... ـ حاضر شود تا ذهنيتى مثبت و خوشايند در بين افراد جامعه نسبت به مؤمنان و اجتماع كنندگان در مساجد و هيئت هاى مذهبى ايجاد شود و خود الگويى براى ديگر افراد در اين زمينه باشد.

تجمل پرستى و رفاه زدگى

آنچه در اسلام از آن نهى شده است، «تجمل پرستى» و «اتراف» و «رفاه زدگى» و گرايش افراطى به ظواهر دنيوى و غفلت از آراستگى هاى درونى و معنوى است.

معناى اتراف و مترف

به نعمت و آسايش زندگانى كردن و تنعم، «ترف» گويند.[16] ترفّه به معناى توسّع در نعمت است.[17] به عياش و خوشگذران و ناز و نعمت پرورده و بى راه گرديده از نعمت و واگذاشته به ميل و خواهش خود كه هر چه خواهد بكند و مغرور و خودبين و از خود راضى باشد، «مترف» مى گويند.[18] در واقع مترف، يعنى خوگرفتگان به عيش و ناز و نعمت.[19]

طبقه مترفين، غرقه شدگان در تنعم و به اصطلاح تنعم زدگان تاريخ مى باشند.

«اتراف» واژه اى قرآنى است به معناى رفاه زدگى و نازپروردگى و مترفين يعنى مرفهين و نازپروردگان.[20] واژه «اتراف» سه بار و واژه «مترفين» پنج بار در قرآن به كار رفته است.[21]

ابن عرفه در ذيل آيه 16 سوره اسراء گفته است كه مترف كسى است كه به حال خود واگذاشته شده و آن چه بخواهد مى كند و از وى جلوگيرى نمى كند.

بنابراين مترف به معناى ثروتمند است، يعنى كسى كه به او نعمت زياد داده شده و آن در صورت عدم ايمان، سبب طغيان و سركشى است: «اِنَّ الانسان ليطغى أن راه استغنى»[22]. از موارد استعمال مترفين در قرآن به دست مى آيد كه مراد و مقصود از اين افراد، ثروتمند و قدرتمند سركش است.[23]

مترفين در قرآن نمونه اعلاى كسانى هستند كه منكر رسالت پيامبران اند:

(وما ارسلنا فى قرية من نذير اِلاّ قال مُترفوها اِنّا بما اُرسلتم به كافرون)[24]

«و ]ما[ در هيچ شهرى هشدار دهنده اى نفرستاديم جز آن كه خوشگذرانان آنها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده ايد كافريم.»

از اين آيه به خوبى روشن مى شود كه در وهله اول، طبقه سوم ]مستضعفان[ از انبيا حمايت كردند; زيرا انبيا به حمايت آنان و غيره برخاسته اند و نيز ثروتمندان در مرحله اول با پيامبران به مبارزه برخاسته اند; زيرا پيامبران از عياشى و خيره سرى آنان جلوگيرى كرده و به تعديل و انصاف وادار مى نمودند و آن برخلاف ميل خودكامگان بود.[25]

يكى ديگر از ويژگيهاى مترفين ـ علاوه بر تكذيب پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ انكار معاد و روز قيامت است.

در اين زمينه خداوند متعال مى فرمايد:

(و قال الملأ من قومه الّذين كفروا و كذّبوا بلقاء الاخرة و اترفناهم فى الحيوة الدنيا ما هذا اِلاّ بشرٌ مثلكم يأكل ممّا تأكلون منه و يشرب ممّا تشربون)[26]

«و اشراف قومش كه كافر شده و ديدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگى دنيا آنان را مرفه ساخته بوديم، گفتند: اين ]پيامبر اسلام[ جز بشرى چون شما نيست، از آنچه مى خوريد، مى خورد; و از آنچه مى نوشيد، مى نوشد.»

از خصوصيتهاى ديگر مترفين كه خداوند در قرآن ذكر مى كند، تقليد كوركورانه و دنباله روى ناآگاهانه از آباء و اجداد خويش است:

(و كذلك ما ارسلنا من قبلك فى قرية من نذير اِلاّ قال مترفوها اِنّا وجدنا اباءنا على اُمّة و اِنّا على آثارهم مقتدون)[27]

«و بدين گونه در هيچ شهرى پيش از تو هشدار دهنده اى نفرستاديم مگر آنكه خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آيين و راهى يافته ايم و از پى ايشان راهسپريم.»

همچنين خداوند به سنت و قانون قطعى تاريخ درباره هلاكت و نابودى برخى سرزمينها و اهل آن و ارتباط آن با رفاه زدگان و تجمل پرستان اشاره مى كند و مى فرمايد:

(و اذا اردنا أن نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحقّ عليها القول فدمّرنها تدميراً)[28]

«وهرگاه بخواهيم مردم سرزمينى را هلاك كنيم، رفاه طلبان آن را وادار به فساد مى كنيم و وقتى در آن به فسق و انحراف پرداختند و سزاوار عذاب گرديدند، آن گاه آن جا را زير و زبر مى كنيم.»

خداوند متعال در اين آيه ميان وادار كردن رفاه طلبان، هرزه كارى و انحراف و هلاكت و زير و زبر شدن آنها رابطه شرط و جزاى شرط بيان نموده، تصريح مى كند كه هرگاه شرط پديد آمد به دنبال آن جزاى شرط نيز خواهد آمد و اين نخستين شكل از اشكال سنت يا قانون تاريخ است.[29]

در نهايت خداوند جايگاه رفاه طلبان خوشگذران و مترفين نازپرورده و به تعبير امام خمينى ـ قدس سره ـ : مرفهين بى درد را در روز قيامت در شمار «اصحاب شمال» قرار مى دهد كه در ميان باد گرم و آب جوشنده و سايه اى از دود تار قرار دارند:

(و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فى سموم و حميم و ظلّ من يحموم لا بارد و لا كريم، انّهم كانوا قبل ذلك مترفين)[30]

با عنايت به موارد ذكر شده، متوجه مى شويم كه ماده «ترف» در قرآن در تمامى موارد در مقام ذم و نكوهش به كار رفته است و داراى بار ضد ارزشى است.

نكوهش تجمل پرستى و رفاه زدگى در كلام اهل بيت

الف: نفى تجمل پرستى در فلسفه حج

حضرت على ـ عليه السلام ـ در كلام ژرف و زيباى خويش در فلسفه حج چنين مى فرمايد:

«و فرض عليكم حجّ بيته الحرام، الّذى جعله قبلةً للأنام، يردونه ورود الأنعام، و يألهون اليه ولوة الحمام، وجعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمته و اذعانهم لعزّته ... .»[31]

«خداوند حج خانه محترم خويش را كه قبله انبوه مؤمنان قرارش داده است بر شما واجب ساخت تا بى هيچ تشريفاتى چونان چارپايان ـ بى تكلّف و فارغ از پيرايه هاى تمدن انسانى ـ به درون رويد، يا همچون كبوتران آزاد به سويش پناه آوريد. خداوند سبحان، حج را نشانى از كرنش بندگان در برابر شكوه خود رقم زد.»

ب: نفى تجمل و رفاه زدگى در سيره پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ

زندگى ساده و بدون هرگونه تشريفات و تجملات پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ به عنوان الگويى براى همه مسلمانان در طول تاريخ و همه اعصار و زمانها مطرح است. در همين جهت، امام على ـ عليه السلام ـ چنين فرموده است:

«و لقد كان ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ يأكل على الارض، و يجلس جلسة العبد، و يخصف بيده نعلَه، و يرقعُ بيده ثوبَه، و يركب الحمار العارى، و يردفُ خلفَه، و يكون السّترُ على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: "يا فُلانَةُ ـ لاحدى ازواجه ـ غيبيّه عنّى، فانّى اِذا نظرت اليه ذكرت الدّنيا و زخارفها". فاعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه، و أحبَّ أن تغيب زينتها عن عينه لكيلا يتّخذ منها رياشا، و لا يعتقدها قرارا، و لا يرجوا فيها مقاما. فاخرجها من النفس و اشخصها عن القلب و غيّبها عن البصر. و كذلك من أبغض شيئاً أبغض أن ينظر اليه، و أن يُذكر عنده.»[32]

«اين سيره مسلم رسول خدا ـ كه درود خدا بر او و خاندانش باد ـ است كه نشسته بر خاك غذا مى خورد، نشست و برخاستى بردهوار داشت، خود به دست خويش پينه بر كفشش مى زد و جامه اش را وصله مى كرد. بر مركب برهنه سوار مى شد و حتى كسى را پشت سر خويش سوار مى نمود. روزى پرده اى رنگين و پرنقش و نگار بر در خانه آويخته ديد، به همسرى از همسرانش فرمود: "آن را از برابر چشمانم دور بدار كه هرگاه نگاهم بدان مى افتد، ياد دنيا و زرق و برقش مى افتم". بدين ترتيب روى دل از دنيا برتافت و يادش را از صفحه جانش زدود. همواره دوست مى داشت كه آرايه هاى دنيا از نگاهش پنهان بماند، مبادا كه از آن پيرايه اى برگيرد، يا جاودانه اش انگارد و به جايگاه و مقام خاصى از آن دل ببندد. بدين سان دنيا را از صحنه جان و از خانه قلب بيرون راند و بر هر چه دنيوى بود، چشم فرو پوشيد. آرى چنين است كه هر كس به راستى چيزى را منفور بدارد، نگاه وياد آن را نيز منفور و مبغوض خواهد شمرد.»[33]

از سيره عملى پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در چگونگى برخورد با تجملات و دورى از زرق و برقهاى دنيوى و تشريفات بى اساس به خوبى در مى يابيم كه تجمل گرايى و رفاه زدگى، وابستگى آدمى را به دنياى فانى زياد مى كند. وابستگى به دنيا نيز مانند باتلاقى است كه اگر انسان به آن نزديك شود و در آن بيفتد، هر چه بيشتر در آن دست و پا زند، بيشتر فرو خواهد رفت تا سرانجام به هلاكت و نابودى برسد.

در همين زمينه، حضرت على ـ عليه السلام ـ در كلام گهربار خود، سرانجام رفاه زدگان و هوسبازان را كه دل به دنيا بسته اند، كشيده شدن به سوى گرفتارى و مصيبت مى داند:

«ايّها النّاس! انظروا الى الدنيا نظر الزاهدين فيها، الصادفين عنها، فانّها و اللّه عمّا قليل تزيل الثاوى الساكن، و تفجع المترف الامن.»[34]

«اى مردم! به دنيا به چشم بى رغبتى و بى اعتنايى بنگريد. به خدا سوگند دنيا به زودى ساكنان خود را از ميان مى برد و هوسبازانى را كه با خاطر جمعى در آن زندگى مى كنند به مصيبت مى كشاند.»

پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در اخبار غيبى خويش كه خبر از آينده و آيندگان مى دهد به گرايش افراطى به سمت تجمل گرايى و رفاه زدگى اشاره و عوارض نامطلوب آن را بيان مى كند. در همين زمينه در حديثى از حضرت آمده است:

«سيأتى من بعدى اقوام يأكلون طيب الطعام و الوانها، و يركبون الدّواب ... و يتبرّجون تبرّج النساء و زيهنّ مثل زىّ الملوك الجبابرة و هم منافقوا هذه الامّة فى آخر الزّمان ... محاريبهم نساؤهم، و شرفهم الدّراهم و الدّنانير.»[35]

«به زودى بعد از من مردمانى مى آيند كه غذاهاى لذيذ و رنگارنگ مى خورند و بر مركب ها سوار مى شوند ... مانند زنان خودآرايى و جلوه گرى مى كنند و هيئتشان هيئت سلاطين متكبر و گردنكش است. آنان منافقان آخر زمان اين امت اند ... قبله گاهشان زنانشان است و شرافت و شخصيتشان پول و ثروت.»

هم چنين رسول خدا در سخن گهربار ديگرى به ويژگى تجمل پرستان و رفاه زدگان چنين اشاره مى كند:

«سيأتى بعدكم قوم يأكلون أطائب الدّنيا و ألوانها، و ينكحون أجمل النّساء و ألوانها ... عاكفين على الدّنيا يغدون و يروحون إليها، اتخذوها آلهة من دون إلههم ... .»[36]

«به زودى بعد از شما مردمى مى آيند كه غذاهاى خوشمزه و رنگارنگ دنيا را مى خورند و با زنان زيباروى و رنگارنگ ازدواج مى كنند ... به دنيا سخت مى چسبند و روز و شب رو به سوى آن دارند و به جاى خدايشان، دنيا را به خدايى مى گيرند.»

بنابراين با تأمل در آيات و روايات در مى يابيم كه تجمل پرستى و رفاه زدگى، مانعى است براى كامل شدن انسانى كه دنيا را محل گذر و كسب توشه جهت آخرت مى داند و به سبب آز و طمع خويش هر چه به دنيا و تعلقات مادى آن بيشتر وابسته گردد، آلودگى او به دنيا و زخارف آن بيشتر مى گردد و در نتيجه از امور معنوى فاصله خواهد گرفت و از انسانيت خويش تُهى خواهد شد و در سراشيبى هلاكت خواهد افتاد.

نكته ديگرى كه با عنايت به آيات قرآن و روايات اهل بيت استفاده مى شود آن است كه علت و فلسفه مبارزه قرآن با «اتراف» و «تكاثر» و طرد اين دو پديده ضد عدالت و ضد انسانيت در احاديث براى اين است كه عدالت راهى براى تحقق بيابد و بشريت به سوى ساختن جامعه هاى قائم بالقسط پيش رود.[37]

آفت تجمل گرايى در انقلاب اسلامى ايران

انقلاب اسلامى ايران با اتحاد و يكپارچگى ملت ايران به رهبرى بنيان گذار جمهورى اسلامى، حضرت امام خمينى ـ قدس سره ـ براساس اصول و مبانى ارزشى مكتب اسلام و نفى ضد ارزشهاى طاغوتى در بهمن ماه 1357 به پيروزى رسيد و به حيات ننگين 2500 ساله نظام جور شاهى خاتمه داد.

قبل از پيروزى انقلاب اسلامى، نظامى بر سر كار بود كه عناصر اصلى آن را تمايل به برترى جويى، جاه طلبى و كسب منزلت از طريق نمايش ثروت و قدرت، مصرف گرايى، تجمل پرستى و ... تشكيل مى داد كه علت اصلى آن در نظام نابرابر جامعه و تفاوت طبقاتى زياد بود. زندگى شاه و درباريان و وجود كاخهاى افسانه اى شاهانه و تجمل پرستى به همراه رفاه طبقه اى خاص در مقابل فقر توده عظيم ملت، فاصله اى در جامعه ايجاد كرده بود كه تباهى و فساد نتيجه طبيعى آن بود.

با پيروزى انقلاب اسلامى و دگرگونى ارزشها، نظام ارزشى جديد بر پايه عناصر مهمى همچون عدالت اجتماعى و از بين رفتن بى عدالتى و نابرابريهاى اجتماعى و اقتصادى و مبارزه با استبداد داخلى و استعمار و وابستگى خارجى شكل گرفت.

امام خمينى كه خود طعم فقر و رنج را مانند اكثر افراد ملت در دوران ستم شاهى پهلوى چشيده بود براساس خودسازى درونى و مبانى ارزشى دينى، همان زندگى سراسر ساده و به دور از هرگونه تجمل پرستى و رفاه زدگى را ادامه داد و مردم و ديگر مسئولان و دست اندركاران نظام را نيز به سادگى و دورى از تجمل گرايى فراخواند.

شرايط اجتماعى بعد از پيروزى انقلاب اسلامى براى ساختن يك جامعه سالم و قوى بسيار مناسب بود، به اين معنا كه ميزان انسجام اجتماعى و آمادگى مردم براى هرگونه ايثار و فداكارى بالا بود.

انگيزه هاى مردم براى انقلاب، اهداف و ارزشهاى آنان را شكل مى داد كه به تدريج در خواسته هاى آنان و رهبرانشان ظاهر گرديد و در نهايت در قانون اساسى منعكس گرديد. به اين صورت بود كه در واقع نظام ارزشى جديدى بر پايه مذهب، عدالت، ايثار و انسجام شكل گرفت.[38]

دشمنان انقلاب اسلامى در داخل و خارج به جهت عناصر ارزشى و فرهنگ دينى حاكم بر انقلاب و احساس خطرى كه مى نمودند به مقابله همه جانبه با انقلاب اسلامى و ارزش هاى آن از طريق آشوب هاى داخلى، مطرح نمودن قوميتها، حصر اقتصادى، جنگ تحميلى و ... پرداختند. اما از آن جا كه مردم متعهد، پايبند به دين اسلام و ارزشهاى والاى آن بودند با رهبرى هوشمندانه حضرت امام، تمامى تلاش و توطئه هاى دشمنان را ناكام گذاردند، به گونه اى كه نه تنها مقابله دشمنان در زمينه هاى متعدد اثرى بر تضعيف انقلاب نداشت، بلكه در واقع به تقويت هر چه بيشتر نظام ارزشى منجر گرديد.

در حقيقت يكى از وجوه اساسى رمز حضور مردم در صحنه و خنثى نمودن توطئه هاى دشمن، ساده زيستى رهبران نظام به ويژه زندگى بدون آلايش رهبر كبير انقلاب، حضرت امام و دورى ايشان از هرگونه تجمل گرايى و رفاه زدگى بود كه اين امر، توده مردم را اميدوار مى نمود و همبستگى بين مردم و رهبرى را نمود عينى مى بخشيد.

زمانى كه مردم به سخنان امام و رهبرشان در باب ضرورت و اهميت ساده زيستى و دورى از تجمل گرايى و رفاه زدگى گوش فرا مى دادند و در عمل، نحوه زندگى سراسر ساده امام، اعم از وضع منزل و وسايل خانه، كيفيت تغذيه و خوراك، نوع پوشش و ... را در زندگى عملى او مشاهده مى كردند و بين كلام و رفتار رهبرشان، يگانگى و همخوانى مى ديدند، ديگر هراسى از دشمنان به دل راه نمى دادند و به جان و دل از انقلاب اسلامى و ارزش هاى حاكم بر آن حمايت مى كردند.

يكى از اصول مهم و اساسى انقلاب اسلامى ايران در ديدگاه اعتقادى امام خمينى، ساده زيستى و مبارزه با مظاهر تجمل و رفاه طلبى است. امام به حق تشخيص داده بود كه خوى كاخ نشينى سبب انحطاط و هلاكت جامعه مى شود.

بر اين اساس تصريح مى نمود كه: «ما بايد كوشش كنيم كه اخلاق كاخ نشينى را از اين ملت بزداييم.»[39] ايشان ضمن بر شمردن ضررهاى خوى كاخ نشينى تأكيد مى نمود كه: «اكثر اين خوى هاى فاسد از طبقه مرفه به مردم ديگر صادر شده است.»[40] و در مورد تقابل خوى و طبع كاخ نشينى و رفاه طلبى با تربيت و تلاش و اختراع بيان مى نمود كه: «طبع كاخ نشينى منافات با تربيت صحيح دارد، منافات با اختراع و تصنيف و تأليف و زحمت دارد.»[41]

از اين كلام امام راحل به خوبى مى فهميم كه روحيه رفاه طلبى و تجمل پرستى، علاوه بر آن كه وابستگى آدمى را به ماديات افزايش مى دهد، موجب تنبلى و بى عارى و پرهيز از هرگونه تلاش و فعاليت در عرصه هاى گوناگون علمى، تحقيقى، صنعتى و ... مى گردد و مردم و جامعه را به سوى ركود و جمود رهنمون مى سازد.

امام خمينى ـ قدس سره ـ در سيره عملى خويش با ساده زيستى و گريز از هرگونه تكلف و تجمل توانست در قلوب همه مستضعفان جهان جا باز كند و عشق انسانهاى آزاده را به سوى خود جلب كند.

اين امر چنان مشهود بود كه «مايك دالاس» گزارشگر تلويزيونى امريكا كه از روزنامه نويسان بنام و بسيار مشهور امريكايى است، بعد از ملاقات و مصاحبه با امام خمينى چنين اظهار مى دارد:

«بايد بگويم زندگى بسيار ساده كه رهبر انقلاب اسلامى براى خود فراهم كرده بود، او را از همه رهبران ديگر دنيا متمايز مى كرد و ما مى ديديم كه او به راستى يك مرد عقيدتى است و دنيا و لذتهاى دنيوى برايش ارزشى ندارد. او مرا و همه رجال ديگر دنيا را كه به خدمت مى پذيرفت، روى فرش ساده مى نشانيد و ما مجبور بوديم كفش هاى خود را دم در از پا درآوريم و از همان اول كار بفهميم كه با مردى متفاوت سر و كار داريم.»[42]

در همين زمينه رهبر كارگران يونان چنين اظهار مى كند كه:

«با اين آرزو خاتمه مى دهم كه اگر تفكر انسانى وجود داشته باشد كه همه رهبران دنيا آن را الگو قرار دهند، روش رهبر داناى ايران است كه فقير زيست و بدون داشتن زندگى لوكس، زندگى را وقف يك مأموريت صحيح و يك حرف صادقانه نمود. هدف او اين بود كه ملتها آزاد، دوستانه و با عشق زندگى كنند.»[43]

با نگاهى گذرا به زندگى سراسر ساده و به دور از تشريفات و تجملات امام خمينى ـ قدس سره ـ چه در دوران جوانى و تحصيلات در حوزه علميه و چه در اوج مبارزه و تبعيد و چه بعد از پيروزى انقلاب اسلامى با رهبرى نظام و به دست گرفتن سكاندارى جمهورى اسلامى، رمز محبوبيت امام بزرگوار كه با اقتداى عملى به پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و مولاى متقيان، امام على ـ عليه السلام ـ و ائمه اطهار ـ عليهم السلام ـ توانست بر دلها و جانها حكومت كند و انسانهاى آزاده بى شمارى را شيفته عمل و كردار خود نمايد، پى مى بريم.

بعد از پايان جنگ تحميلى هشت ساله و رحلت جانگداز حضرت امام، دشمن تلاش كرد تا از راه تهاجم فرهنگى و ايجاد وابستگى از طريق مصرف گرايى و تجمل پرستى وارد شود كه با روى كارآمدن دولت جديد و تغيير سياستها و اجراى تعديل اقتصادى كه در واقع روند توسعه اقتصادى در پيش گرفته شد، سرمايه از اهميت زيادى برخوردار گرديد و ملاك ارزيابيها، معيارهاى اقتصادى و مادى گشت و در نتيجه شاهد تغيير ارزشها ـ هم در وسعت و هم در عمق ـ و بازگشت به ارزشهاى منفى در دوران طاغوت بوديم.

در اين شرايط ثروتمندان فرصت خودنمايى پيدا كردند و جهت كسب احترام، ثروت خود را براساس مقياسهاى ظاهرى به نمايش گذاشتند. در كنار اين نمايش ثروت، دولت بعد از جنگ نيز خود جريان تشديد كننده ديگرى ـ حركت اهرمهاى نيازآفرين و تمايل به سوى تجمل گرايى و رفاه زدگى با شعار مانور تجمل ـ وارد نمود كه اين امر خود به مسير باارزش شدن ثروت منتهى گرديد.[44]

وقتى نمايش ثروت آغاز شد، در پى آن مقايسه ها و احساس محروميتها به وجود مى آيد و به تدريج ظواهر و ابزار مادى، مقياس ارزيابى مى شوند و افراد در هر گروهى كه هستند خود را براساس اين مقياسها با افراد صاحب ثروت و سرمايه مقايسه مى كنند و اين امر موجب مى شود كه مردمى كه در قبل ساده زندگى مى كردند به تجمل روى آورند.

نتايج يك تحقيق نشان مى دهد كه 2/75 درصد از پاسخگويان معتقد بودند كه مردم در سال 1365 ـ در اوج جنگ تحميلى ـ ساده زندگى مى كردند و در سال 1371 ـ در دوران تعديل اقتصادى ـ از نظر تجملات نزديك به زمان شاه شده بودند.[45]

تجمل گرايى و رفاه زدگى براى عموم افراد جامعه به خصوص رهبران و كارگزاران نظام، آفت بزرگى محسوب مى گردد كه سرانجام مردم و نظام را در سراشيب سقوط قرار خواهد داد.

بر اين اساس ابن خلدون، متفكر جامعه شناس مسلمان تصريح مى كند كه: «تجمل خواهى و نازپروردگى براى مردم تباهى آور است، چه در نهاد آدمى انواع بديها و فرومايگيها و عادات زشت پديد مى آورد و خصال نيكى را كه نشانه و راهنماى كشوردارى است، از ميان مى برد و انسان را به خصال مناقض نيكى متصف مى كند، لذا تجمل پرستى نشانه بدبختى و انقراضى است كه خداوند آن را در آفريدگان خويش مايه نابودى ساخته است.»[46]

وى ضمن اعلام خطر قائل است كه تجمل موجب فقر، قحطى، فلاكت و ... شده و سپس تمدنها را نابود مى كند.[47]

ابن خلدون قائل است كه: «به هر اندازه ]انسان ها[ بيشتر در ناز و نعمت فرو روند به همان ميزان به نابودى نزديك تر مى شوند.»[48]

هم چنين وى تجمل را موجب اضمحلال و نابودى دولت ذكر نموده و تأكيد مى كند كه: «هرگاه اولياى دولت به تن آسايى و راحت طلبى اُنس گيرند، رفته رفته بر حسب خاصيت كليه عادات، اين انس به منزله امرى طبيعى و جبلّى در آنان رسوخ خواهد كرد، چنان كه نسل هاى تازه آنان در فراخى معيشت و نعمت و مهد نازپروردگى و تجمل خواهى پرورش خواهند يافت كه اين امر وضع دولت را به سراشيب پيرى و فرسودگى نزديك مى كند.»[49]

«شهيد صدر» در همين زمينه قائل است:

«وقتى جامعه اى آرمانهايش به ركود و جمود بگرايد، از ... خانواده هاى بزرگان و سران قوم، طبقه اى رفاه طلب و مترف به وجود مى آيند كه سرگرم اغراض خويش مى گردند و آن گاه است كه خطرناك ترين مرحله كه حكومت مجرمان است، رخ خواهد داد.»[50]

«امام خمينى» با عنايت بر اين آفت، خطاب به مردم، رمز و راز پيروزى و مقابله با باطل را عادت به ساده زيستى و پرهيز از وابستگى ذكر مى كند:

«اگر بخواهيد بى خوف و هراس در مقابل باطل بايستيد و از حق دفاع كنيد و ابرقدرتان و سلاحهاى پيشرفته آنان و شياطين و توطئه هاى آنان در روح شما اثر نگذارد و شما را از ميدان به در نكند، خود را به ساده زيستن عادت دهيد و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهيزيد.»[51]

همچنين حضرت امام به سبب الگو بودن مسئولان، خطاب به زمامداران مردم چنين خطاب مى نمود كه: «در جمهورى اسلامى، زمامداران مردم نمى توانند با سوء استفاده از مقام، ثروت اندوزى كنند و يا در زندگى روزانه امتيازى براى خود قائل شوند.»[52]

امام بزرگوار به جهت نقش مهم و ارزنده روحانيان در ارشاد و هدايت گرى افراد و جامعه و پيشتازى آنان در رهبرى نهضت و انقلاب و الگو بودنشان، تأكيد ويژه اى بر ساده زيستى اين قشر و دورى از مظاهر تجمل و رفاه مى نمودند، به گونه اى كه در يكى از سخنرانيهاى خويش در جمع طلاب حوزه هاى علميه سراسر كشور فرمودند:

«يكى از امور مهم هم اين است كه روحانيون بايد ساده زندگى كنند. آن چيزى كه روحانيت را پيش برده تا حالا و حفظ كرده است، اين است كه ساده زندگى كرده اند.»[53]

سپس در اين جهت هشدار مى دهند كه:

«هميشه نگران آن هستم كه مبادا اين مردمى كه همه چيزشان را فدا كردند و به اسلام خدمت نموده و به ما منت گذاشتند، به واسطه اعمال ما از ما نگران بشوند، زيرا آن چيزى كه مردم از ما توقع داشته و دارند و به واسطه آن دنبال ما و شما آمده اند و اسلام را ترويج نموده و جمهورى اسلامى را به پا كردند و طاغوت را از ميان بردند، كيفيت زندگى اهل علم است. اگر خداى نخواسته مردم ببينند كه آقايان وضع خودشان را تغيير داده اند، عمارت درست كرده اند و رفت و آمدهايشان مناسب شأن روحانيت نيست و آن چيزى را كه نسبت به روحانيت در دلشان بوده است از دست بدهند، از دست دادن آن همان و از بين رفتن اسلام و جمهورى اسلامى همان.»[54]

بنابراين ضرورى است با عنايت به آفت تجمل گرايى و رفاه طلبى و تمسك به سيره نظرى و عملى امام خمينى ـ قدس سره ـ و عنايت به فرمايش رهبرى در مقابله با «مفاسد اقتصادى» كه ريشه در تجمل پرستى دارد، انقلاب و نظام جمهورى اسلامى را بيمه كنيم.

پى نوشت :

[1]- فرهنگ فارسى، محمد معين، اميركبير، 1371، ج 1، ص 1032.

[2]- لغت نامه دهخدا، على اكبر دهخدا، انتشارات مجلس شوراى اسلامى، ج 14.

[3]- فروع كافى، ج 6، ص 438.

[4]- تعليم و تربيت در اسلام، مرتضى مطهرى، صدرا، 1370، چاپ هجدهم، ص 73.

[5]- سوره اعراف (7) آيه 31.

[6]- برگزيده تفسير نمونه، ج 2، ص 40.

[7]- سوره اعراف (7) آيه 32.

[8]- ميزان الحكمه، محمد محمدى رى شهرى، مكتب الاعلام الاسلامى، 1367، چاپ دوم، ج 2، ص 2463.

[9]- بحارالانوار، ج 76، ص 141.

[10]- وسايل الشيعه، ج 3، ص 340.

[11]- الكافى، ج 6، ص 439.

[12]- ميزان الحكمه، ج 2، ص 77 به نقل از كنز العمال.

[13]- دايرة المعارف تشيع، ج 4، ص 129.

[14]- غررالحكم، ص759.

[15]- دايرة المعارف تشيع، ج 4، ص 130.

[16]- لغت نامه دهخدا، ج 14.

[17]- مفردات.

[18]- معارف و معاريف، ج 9، ص 78 و لغت نامه دهخدا، ج 43، ص 285.

[19]- امامت و رهبرى، مرتضى مطهرى، ص 191.

[20]- دانشنامه قرآن و قرآن پژوهى، ج 2، ص 1958.

[21]- واژه اتراف: 1ـ سوره هود (11) آيه 116. 2ـ سوره انبيا (21) آيه 13. 3ـ سوره مؤمنون (23) آيه 33، واژه مترفين: 1ـ سوره اسراء (17) آيه 16. 2ـ سوره مؤمنون (23) آيه 64. 3ـ سوره سبأ (34) آيه 34. 4ـ سوره زخرف (43) آيه 23. 5ـ سوره واقعه (56) آيه 45.

[22]ـ سوره علق (96) آيه 6.

[23]- قاموس قرآن، سيد على اكبر قرشى، دارالكتب الاسلاميه، 1367، چاپ پنجم، ج 1، ص 272.

[24]- سوره سبأ (34) آيه 34.

[25]- قاموس قرآن، ج 1، ص 273.

[26]- سوره مؤمنون (23) آيه 33.

[27]- سوره زخرف (43) آيه 23.

[28]- سوره اسراء (17) آيه 16.

[29]- انسان مسئول و تاريخ ساز، سيد محمدباقر صدر، ترجمه محمد مهدى فولادوند، ص 50.

[30]- سوره واقعه (56) آيه 41 ـ 45.

[31]- فرهنگ آفتاب، عبدالمجيد معاديخواه، فرهنگ تفصيلى مفاهيم نهج البلاغه، ج 3، ص 1283 (خطبه يكم نهج البلاغه).

[32]- نهج البلاغه، قسمتى از خطبه 1.

[33]- فرهنگ آفتاب، ج 3، ص 1284.

[34]- نهج البلاغه، قسمتى از خطبه 103.

[35]- ميزان الحكمه، ج 7، ص 324.

[36]- همان.

[37]- جامعه سازى قرآنى، محمدرضا حكيمى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ اول، 1378، ص 181.

[38]- توسعه و تضاد، فرامرز رفيع پور، دانشگاه شهيد بهشتى، ص 125.

[39]- كلمات قصار، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، چاپ يكم، 1372، ص 221.

[40]- همان.

[41]- همان.

[42]- حسن آيينه، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، چاپ اول، 1379، ص 131.

[43]- روزنامه جمهورى اسلامى، مرداد 1368.

[44]- توسعه و تضاد، ص 199.

[45]- همان، ص 227.

[46]- مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، ج 1، ص 320.

[47]- جامعه شناسى ابن خلدون، تقى آزاد ارمكى، ص 171.

[48]- مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 268.

[49]- مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 322.

[50]- انسان مسؤول و تاريخ ساز در قرآن، ص 80.

[51]- آيين انقلاب اسلامى، ص 174.

[52]- صحيفه نور، ج 20، ص 244.

[53]- حسن آيينه، ص 15.

[54]- صحيفه نور، ج 19، ص 188.